

نشریه پرسش هر دوشنبه منتشر میشود

سردبیر: محمدرضا پویا

nashriyeh.porsesh@gmail.com



پرسش

نشریه سیاسی کانون
مباحث کمونیسم کارگری



سرنگونی
جمهوری اسلامی
با کدام سیاست؟
محمد آسنگران

با توجه به اوضاع سیاسی ایران و منطقه، با توجه به وسعت جنبش سرنگونی علیه کلیت رژیم حاکم، با توجه به نقشی که قدرتهای جهانی مینوانند در ایران بازی کنند، زوال جمهوری اسلامی قطعی به نظر میرسد. اما شکل و شیوه سرنگونی این رژیم شباهتی به سال ۵۷ و سرنگون شدن سلطنت پهلوی نخواهد داشت. دلیل این امر، ویژگی سیستم حاکم جمهوری اسلامی و پلاریزه شدن جامعه ایران و تقابل جنبشهای اجتماعی با افقهای متفاوت است.

جمهوری اسلامی فقط هنگامی ناچار به قبول شکست خواهد شد که در دیوار نقطه قدرتش یعنی نیروهای مسلح و سرکوبش، ترک ایجاد شود و این امر از طریق تظاهراتهای توده ای و اعتصابات عمومی سازمان یافته، بویژه در مراکز مهم صنعتی میسر میشود.

از نظر من یک نیروی کمونیست جدی خواهان گرفتن قدرت سیاسی، نمیتواند به ماهیت طبقاتی و جنبشی ونقطه ضعفها و نقطه قدرتهای دشمن و جریانات حاکم و رقیب طبقاتی هر دو بی توجه باشد. به همین دلیل ما ناچاریم به فکر راه حل شکست چنین نیرویی با این ویژگیها که میشناسیم، باشیم. تکرار این جمله ساده که سرنگونی مهم است و باید سرنگونی را جدی گرفت و برای هر تحولی در قدم اول باید رژیم را سرنگون کرد و غیره، گوینده را از بسیاری مسائل پایه ای غافل میکند. چنین دیدگاهی مدافعین آنرا در بهترین حالت به یک عصیانگری و مبلغ عامی شبیه میکند تا یک سازمانده و متفکر و تحلیلگر و رهبر برای تغییر جامعه.

برای مثال اگر یک نیروی با افق و روشن بین قبل از "انقلاب" ۵۷ وجود داشت و توان تاثیر گذاری میداشت، همان دوره در مقابل خمینی، جامعه را هشیار و بسیج میکرد تا از حاکمیت سیاه جریان اسلامی بر جامعه جلوگیری نماید. اما چنین نشد و جنبش "همه با هم و اتحاد همه علیه شاه" در مقابل سلطنت، نعمتی شد که از قبلیش قدرت به خمینی اهدا گردید. زیرا خمینی مبشر "وحدت کلمه" شد، تا قدرت را قبضه کند و کرد. بعد از آن، تمام همراهان خودش علیرغم نزدیکیهای سیاسی اشان به جریان اسلامی، چون از جنس دیگر و از جنبشها و سنتهای دیگر بودند یکی بعد از دیگری از دایره قدرت کنار گذاشته و قلع و قمع شدند.

در ایران امروز چنین اتفاقی تکرار نخواهد شد و نخواهد افتاد. قطعاً جنبشها و جریانات چپ و راست در جنبش سرنگونی علیه جمهوری اسلامی شرکت میکنند تا هر کدام افق و آرمان خود را در آینده ایران بتوانند عملی نمایند.

برخلاف سال ۵۷ حتی بر خلاف خمینی که برای خنثی کردن چپهای آن دوره میگفت مارکسیستها آزاد هستند فعالیت کنند و...، امروز جریانات راست ناسیونالیست پرو غرب ضدیشان را با کمونیسم بیش از همیشه جار میزنند. اینها ائتلافها و اتحادها را با نیروهای داخل جنبش خودشان شروع کرده اند و قدرت سیاسی را ارث پدرشان میدانند که باید به بچه ها و نوه های همان دیکتاتور سرنگون شده برسد. برای دستیابی به این ارزو، بقیه جریانات اپوزیسیون را به اتحاد با خودشان دعوت میکنند.

چپ و کمونیستهای ایران اگر چه اجتماعاً قدرت زیادی دارند اما در عرصه احزاب سیاسی و سازمانی، تازه وارد مرحله تعمق و تفکر شده اند که آینده را چگونه مدیریت کنند؟

تازه دارند تاکتیک و سیاست خودشان را برای دخالت در این دوره بحرانی فرموله میکنند. بدون شک با روش آزمون و خطا، در این پروسه افت و خیزهایی را شاهد خواهیم بود. به این اعتبار در مقابل تعرض راست، چپ هم اگر چه با کندی و پاورچین پاورچین ولی در حال سنگر بندی است. متأسفانه
ادامه در صفحه 2



این یک پیمان ضد
مردمی، سلطه طلبانه و
سرکوبگرانه است!

علی جوادی

پرسش: معاهده ۲۵ ساله دولت چین با

حکومت اسلامی در هفته اخیر به صدر اخبار آمد. این قرارداد شامل چه مواردی میشود و چرا جمهوری اسلامی بر اجرای این قرارداد اصرار دارد؟

علی جوادی: باید از یک معاهده احتمالی و نه یک توافقنامه رسمی صحبت کرد. از قرار این توافقنامه به امضای هیات دولت اوپاش اسلامی حاکم بر ایران رسیده است و متن پیشنهادی به دولت چین برای تایید ارائه شده است. تصورشان این است که امضای آن تا پایان سال جاری به طول خواهد انجامید. البته جزئیات این توافقنامه کاملاً نا روشن و محرمانه است. اما در کلیات، این قرار داد توافقاتی را در سه عرصه اقتصادی، سیاسی و نظامی در برمیگیرد. ۲۸۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری در حوزه نفت و گاز و ۱۲۰ میلیارد دلار در عرصه ادامه در صفحه 2



در باره برخورد به
نیروهای راست
اپوزیسیون
(قسمت دوم)

م. ر. پویا

پرسش: در پاسخ سوال قبلی به سیاست دو گانه چپ 57 و شباهت آن با سیاست کنونی اشاره کردید. اما خود این سیاست شامل چه جنبه هایی میشود و با سیاستهای کمونیسم کارگری در برخورد به نیروهای راست اپوزیسیون چه تفاوتی دارد؟

محمدرضا پویا: اتخاذ سیاستهایی که در سوال قبل به آن اشاره کردم، امری ابتدا بساکن نیست و حکمت پایه ای تری دارد. اگر کسیکه چهار صفحه از کاپیتال مارکس را خوانده باشد سوال کنید که آن حلقه اصلی که کل مباحث مارکس را بهم مربوط میسازد و بگونه ای فلسفه وجودیش را تعریف میکند چیست، قطعاً پاسخ خواهد داد تئوری ارزش اضافه. بدین معنا که اگر شما

تئوری ارزش اضافه را از کاپیتال مارکس حذف کنید، آنوقت میتوانید هر

بلایی که خواستید بر سر مارکس و کاپیتالش بیاورید. کمونیسم کارگری هم یک حلقه اصلی و رابط دارد، حلقه ای که به مابقی تئوری و سیاستهای کمونیسم کارگری منطق میدهد. بحث جیشهای اجتماعی، تمایزات جنبشی، تفاوتی ما و نقطه عزیمت های ما، پایه و اساس جنبش کمونیسم کارگری است. این بحث در واقع چسب درونی کمونیسم کارگری است که در نبودش کل عمارت فرو میریزد. ادامه در صفحه 3

ادامه از این یک پیمان ضد مردمی.....

توسعه زیرساختی، صنعتی، بانکی و اطلاعاتی. و چین به یک خریدار ثابت نفت ایران تبدیل میشود. در عرصه نظامی و امنیتی نیز روسیه بطور جانی وارد این توافقات میشود. از قرار چین امکان حضور نظامی در سواحل جنوبی ایران را نیز پیدا میکند و روسیه نیز به برخی از پایگاههای نظامی و هوایی کشور. در عوض این کشورها نیز متعهد به تقویت امکانات پدافند هوایی، اطلاعاتی و تقویت بنیه نظامی و سرکوبگراییانه حکومت اسلامی میشوند. بر اساس این توافقنامه حکومت اسلامی به متحد استراتژیک چین و روسیه تبدیل میشود. حکومت اسلامی در شرایط بسیار بحرانی ای قرار دارد. از یک طرف در محاصره مردمی است که حکم به سرنگونی اش داده اند و از طرف دیگر در عرصه بین المللی در کانون یکی از کشمکشهای عمده جهانی قرار دارد. هدف اساسی رژیم از این معاهده در یک کلام وقت خریدن و تداوم عمر سیاه حکومت اسلامی اش است. جوانب اقتصادی آن اساسا تحت الشعاع جوانب سیاسی و نظامی آن قرار دارد. برای این اوباش اسلامی اقتصاد کماکان "زیر بنای الاغ" است. بر این تصور باطلند که معاهدات این چنینی میتواند ضامنی برای بقاء حکومتشان باشد.

پرسش: بخشی از نیروهای اپوزیسیون ایرانی به این معاهده "ترکمناچای چینی" میگویند و از به باد دادن "منافع ملی" صحبت میکنند. از آن طرف اسحاق جهانگیری وعده "خیر و برکت" این معاهده را ب مردم میدهد و کیهان شریعتمداری از همکاری های چین و روسیه و جمهوری اسلامی، "نظم نوین جهانی" را نتیجه گرفته است. ارزیابی شما از عکس العملهای تاکتونی چه از جانب رژیم اسلامی و چه از جانب نیروهای ناسیونالیست در اپوزیسیون چیست؟

علی جوادی: "خیر و برکت"، "نظم نوین جهانی"، دیدنی است. سراب چند روز تداوم عمر کثیف رژیم اسلامی این جنایتکاران را به چه هذیان گویی هایی وادار کرده است. این اراجیف شباهت زیادی به تبلیغات جورج بوش در دوره حمله به عراق دارد. شباهتی مضحک! واقعیت این است که رژیم در سرایشی سقوط است به هر خس و خاشاکی متوسل میشود. این رویدادها اما لحظاتی گذرا در سیر سقوط محتوم رژیم اسلامی است.

"خیر و برکت" از رژیم که حتی حقوق پنج برابر زیر خط فقر کارگران را ماهها پرداخت نمیکند، کمی زیادی لوکس و اسلامی است. تحمیل فقر و فلاکت به توده های مردم کارکن یک رکن سیاست استراتژیک این رژیم است. "نظم نوین جهانی" برای رژیم که امروز را میخواهد به زور فردا برساند زیادی کودکانه است. هرگونه بهبودی در زندگی مادی مردم تنها و تنها حاصل تلاش و مبارزه متحدانه آنها است.

تبلیغات و نقطه عزیمت نیروهای ناسیونالیسم ایرانی کوچکترین ربطی به منافع و مصالح توده های مردم کارگر و زحمتکش ندارد. این توافقنامه احتمالی ربط چندانی با توافقنامه ترکمن چای و گلستان قاجار ندارد. همانطور که ربطی به توافقنامه محمد رضا شاه برای "واگذاری" بحرین ندارد. این یک پیمان منطقه ای از جنس پیمان سننو است. حکومت اسلامی را به یک متحد استراتژیک چین و روسیه تبدیل میکند، همانطور که حکومت پهلوی ایران را به یک متحد استراتژیک آمریکا و ناتو تبدیل کرد.

"منفعت ملی" اما تماما پوچ و عوامفریبانه است. وجود خارجی ندارد. منفعت طبقاتی اما واقعی و حقیقی است. آنچه که ناسیونالیستها از آن به عنوان "منفعت ملی" نام میبرند در حقیقت چیزی جز منفعت طبقه حاکمه ایران و در اینجا مشخصا رژیم اسلامی نیست. در تبلیغات این جریانات از قرار رژیم اسلامی "جواب حراج به منابع ملی" زده است. آیا خواهان سهم بیشتری از این توافقات برای رژیم اسلامی اند؟ گویا دلسوزان اقتصادی رژیم اسلامی اند.

تفاوت نقد رضا پهلوی و احمدی نژاد در این زمینه به سختی قابل تمایز است.

پرسش: یک موضع فعال کمونیستی-کارگری در برخورد به این معاهده و پیامدهای احتمالی اجرای آن، شامل چه جنبه هایی میشود؟

علی جوادی: از نظر من رئوس یک موضع گیری کمونیستی - کارگری در

قیال این توافقنامه احتمالی به قرار زیرند: ۱- این یک پیمان ضد مردمی،

ادامه در صفحه 3

ادامه از سرنگونی جمهوری اسلامی با

چپ هنوز وقت لازم دارد تا عادت اپوزیسیون بودن خود را به نفع سیاست کسب قدرت و تبدیل شدن به پوزیسیون ترک کند. علیرغم ادعاها و بیان سیاست متفاوت و... این عادت و سنت قدیمی و جا افتاده همچنان یک مانع جدی بر سر راه قدرتگیری چپ است و باید آگاهانه این فاز را پشت سر بگذارد. این نوع سنت را هم در پراونیک و هم در سیاست احزاب و هم در میان فعالین و رهبران کارگری و فعالین دیگر جنبشهای اجتماعی میتوان بوضوح مشاهده کرد. زیرا چپ متخصص فعالیت در اپوزیسیون به شکل گروه فشار است. اما تجربه و تصور دقیقی از فعالیت برای پوزیسیون شدن و کسب قدرت ندارد. تا همین امروز نیروهای که در کمپ چپ جامعه هستند، بعضا برای قدرت گیری و یا شریک قدرت شدن، سوسیالیسم شان را رقیب میکنند. چراغ راهنمای چپ را روشن میکنند اما به راست میچرخند. زیرا به زعم آنها پیروزی چپ و کمونیسم و طبقه کارگر نقدا در بورس نیست. تلاش برای لغو کار مزدی و برقراری حکومت شورایی و کارگری با دخالت مستقیم مردم و... را اهدافی دور و "حلوی نسیه" میدانند. به همین دلیل وقتی به آنها میگویم سرنگونی با چه سیاستی پاسخشان شباهت زیادی به چپ پنجاهفت دارد "امروز فقط سرنگونی و اتحاد برای سرنگونی".

و نفرت بر حق علیه جمهوری اسلامی را در رایکالتترین حالت، این عصبان " اینگونه بیان میکنند فقط یک راه داریم، برای سرنگونی جمهوری اسلامی همه دست به دست هم بدهیم. هیچ راه دیگری نمانده! ته خطیم!! بنابراین میبینیم که بخشی از کمونیستهای امروز به ته خط رسیده اند. خودشان با این صراحت نوشته اند. "همه دست به دست هم بدهیم برای سرنگونی، هیچ راه دیگری نمانده است" اینکه کلید هر تحولی در ایران سرنگونی جمهوری اسلامی است حرف درستی است. اما این سیاست راست و چپ هر دو است. واضح است هر دو جنبش راست و چپ ایران میخواهند این رژیم برود که جنبش و سیستم مورد نظرشان به قدرت برسد و در جهت امیال و استراتژی خود جامعه را سمت و سو بدهند. راستها سالها است میگویند همه با هم اتحاد همه نیروهای سیاسی. منظورشان روشن است: همه بر محور سیاست راست متحد بشوند که آنها به قدرت برسند. پاسخ این سیاست و تقابل با آن این نیست که چپ هم همین فرمول فریبکارانه را تکرار کند. یا به قول نویسنده این کلامت "هیچ راه دیگری نمانده و ته خطیم رسیده و..." این دیدگاه در سرنگون کردن رژیم رادیکال است اما نمیخواهد تفاوت خودش را با سازمان مجاهدین و سلطنت طلبها و بقیه جریانات راست برجسته کند. کمونیسم را و حزب کمونیستی را تا حد یک جریان سرنگونی طلب صرف پایین میکشد. بحث از تقابل منافع و سیاست متفاوت طبقه و جنبش و کمونیسم و غیره برایش کسالت آور است. پاسخ اش این است که از این انشاهای طبقاتی و کارگری دست بردارید، امروز فقط سرنگونی. شباهت همه این جریانات راست و "چپ" برگشته اند. این گرایش ۵۷ مدافع این دیدگاه این است که همگی به سنت سال به راست است. در عصبانگری و "رادیکال" بودن این تز که بدون تخفیف سرنگونی را میخواهد شکی نیست. اما ماهیت سیاسی این تز خرده بورژوازی است. امیال عدالت طلبانه و شریف نویسنده هم روشن است. اما کمونیسم اش رنگ زرد و پرچم سفیدی سوسیالیسم اش زیادی توی زوق میزند

نمیواند بفهمد ربط این تفکر به کمونیسم و کمونیسم کارگری چیست؟ خواننده اگر این نوع کمونیسم در کشوری مانند هند و چین و روسیه و آمریکا و آلمان و غیره مطرح شود که جنبش سرنگونی در جریان نیست چه چیزی برای گفتن دارد. آن وقت انگیزه اش چیست؟ آیا راه کمونیستها فقط این است که جنبش سرنگونی وجود داشته باشد و اگر نبود راه دیگری وجود ندارد و به آخر خط میرسند؟ در پاسخ به این دوستان باید بگویم کمونیستها با یا بدون جنبش سرنگونی نقدشان به مناسبات سرمایه داری است. آلترناتیو شان انقلاب کارگری است. برای رسیدن به جامعه ای بدون از تبعیض و نابرابری و برای برپایی جامعه ای آزاد و مرفه ابتدا نقدشان به ریشه این تبعیضات است و برای رسیدن به استراتژی خود میروند حزب میسازند و جامعه را سازمان میدهند که موانع رسیدن به این استراتژی را کنار بزنند. اینجا است که در

جامعه ای مانند ایران اولین مانع پیشروی، وجود جمهوری اسلامی دست به کار سرنگون کردنش میشوند. حتی اگر جنبش سرنگونی و خواست سرنگونی هم نبود همین کار را میکردند و ما تا کنون همین کار را کردیم. چنانچه تاریخ جریان ما با طی کردن همین راه به اینجا رسیده است. طی همین پروسه بود که حزب کمونیست کارگری را سازمان دادیم. ما قبل از سال هفتاد و هشت شمسی که جنبش سرنگونی در میدان نبود مگر چکار میکردیم. بنابر این کمونیستها هیچ وقت به آخر خط نمیرسند. تا تبعیض هست علیه آن دست به کار میشوند و حتی اگر تبعیض هم نباشد مشغول سازمان دادن جامعه برای رفاه بیشتر و رشد و شکوفایی بیشتر و خلاقیتهای بیشتر خواهند شد. بنابر این بحث بر سر مند و نگرش ما به جامعه و طبقه و مبارزه طبقاتی است. در نتیجه ما هم در عرصه دخالتگری در جنبش سرنگونی، هم در نوع نگاه به سیاست و کسب قدرت سیاسی داریم از دو مند و سیاست حرف میزنیم. یکی با سیاست کمونیستی و کارگری میخواند سرنگون کند یکی با تز "همه با هم" به انقلاب همگانی میرسد. یکی بدون جنبش سرنگون به "آخر خط" میرسد و یکی مبارزه طبقاتی را امری تعطیل ناپذیر و دائمی میداند. با یا بدون جنبش سرنگونی فعالیتش را برای به زیر کشیدن حاکمان سرمایه ادامه میدهد. یکی

ادامه در صفحه 3

ادامه از این یک پیمان ضد مردمی

ادامه از سرنگونی جمهوری اسلامی با

با جنبش سرنگونی کمونیسم اش کم رنگ میشود تا امکان "همه با هم" را برای سرنگونی فراهم کند. یکی میخواهد با سیاستی انقلابی جمهوری اسلامی را سرنگون کند و کل جامعه را به زیر پرچم انقلاب کارگری دعوت میکند. مقطع حضور جنبش سرنگونی، چپ و راست میخواهند با دخالت بنابر این در خود رنگ خود را به این جنبش بزنند. تمام بحث بر سر این است: سرنگون کردن با چه رنگی و با چه سیاستی. اگر نه در مصر سرنگونی اتفاق افتاد. در سال پنجاه و هفت سرنگونی در ایران اتفاق افتاد. در تونس همینطور و در کشورهای بلوک شرق هم همین. بحث ما با این دوستان چپ این نیست که سرنگونی آری یا نه؟ چون چپ و راست و ناسیونالیست و کمونیست و حتی بخشی از اسلامیهایی، از جمهوری اسلامی عبور کرده اند، مجاهدین خلق و بخشی از اصلاح طلبان نمونه آن هستند. امروز سلطنت طلب و کمونیستهای افراطی و اسلامیهایی بریده از رژیم و قومپرستان و همگی سرنگونی طلب هستند. شیرین عبادی و مسیح و نوری زاد و سازگارا و واحدی و تمام ملی مذهبیها و همگی سرنگونی طلب شده اند. اما هر کدام از اینها جنبش معینی را نمایندگی میکنند. سیاست معینی را نمایندگی میکنند. هر کدام از اینها اهداف و آلترناتیو خود را برای بعد از جمهوری اسلامی دارند

اینجا کشیده میشود دوستان چپ عصبانگر و ضد رژیمی ما وقتی بحث به میگویند اختلاف درست نکن. صف جنبش سرنگونی و "همه با هم" برای سرنگونی را باید تقویت کرد. باید سیاسی بود و دید اگر افراد و جریانها دیگر هم در جهت سرنگونی حرکت کردند نقششان نکن. "اگر در پروسه سرنگونی سیاست سازش در پیش گرفتند به نقد آنها بپرداز." میگویند بعدا به اختلافات جنبشی میرسیم. امروز روز اتحاد است. عین همان حرفی که رضا پهلوی هم مرتب تکرار میکند. ظاهرا طولانی شدن عمر رژیم همه این دوستان را "عافل و واقع بین" کرده است

ریشه این تزاها از اینجا ناشی میشود که سرنگونی جمهوری اسلامی و قدرتگیری کمونیستها را دور از دسترس مینیند و فکر میکنند چپ و راست باید فعلا آتش بس اعلام کنند تا همراه با هم بتوانند سرنگون کنند. آنها چون میدانند طمع این سیاست، خوشایند نیست دارند به ما میگویند "سیلی نقد" به از حلوی نسبه است. میگویند ما سرنگونی را کم رنگ میکنیم. به ما میگویند هر کس که در این شرایط از انقلاب کارگری و کمونیسم و حکومت سوسیالیستی ... حرف بزند انشا نویسی میکند. حرفهایش کهنه است. پراتیک یعنی همه با هم برای سرنگونی. ما دیگر به ته خط رسیده ایم و باید تمرکز را همینجا بگذاریم. فعلا وقت حرف زدن از انقلاب کارگری نیست. وقتی میگویند حزب قوی کمونیستی با اتکا به جنبش کارگری و با دخالتگری سیاسی و از زاویه منافع این طبقه در همه جنبشهای انقلابی دخالت میکند، نه از زاویه جنبشهای دیگر، عصبانی میشوند و میگویند در صف جنبش سرنگونی اختلاف درست نکن. متوجه نیستند که کمونیستها فقط وقتی شانس اینها دارند به قدرت برسند که پرچم جنبش کارگری و کمونیستی را در مقابل جامعه قرار بدهند که مردم بین چپ و راست انتخاب کنند. میگویند مردم جنبش را انتخاب نمیکند حزب را انتخاب میکنند. میگویند چپی وجود ندارد فقط ما هستیم ما هم مینیند که زیاد قوی نیستیم پس باید جنبشهای دیگر و فعالین دیگر را ببینیم و به پراتیک آنها نگاه کنیم اگر از ما هم نیستند ما با دفاع از آنها میتوانیم اتحاد همه با هم برای انقلاب همگانی را فراهم کنیم. انقلاب همگانی از این منظر در مقابل انقلاب کارگری قرار داده میشود.

همکاری کومله با جریانها ناسیونالیست کرد و عدم تمایل به نقد آنها و باز گذاشتن راه دوستی با این جریانها تحت عنوان "اجتماعی بودن و دخیل بودن و سیاسی بودن و پراتیک کردن و نقش داشتن در سرنوشت جامعه" و ... تئوریزه میشود و از چپها فاصله میگیرند. از نظر آنها چپها و کمونیستها جای اعتماد نیستند. باید نقد بشوند و علیه شان کمین کرد. اما راستها دوست خطاب میشوند. حتی آنجا که رقیب هم محسوب میشوند با زبانی دوستانه میخواهند با آنها راه بروند. رفاقت با پژاک و پ.ک.ک و همزیستی دوستانه با حزب دمکرات و بقیه ناسیونالیستها با اتکا به همین سیاست توجیه میشود.

در بعد سراسری عین این مندر بر خورد به چهارده امضا ها و مسیح شاهد بودیم. دانشجویان دانشگاهها گفتند "نه پهلوی نه مجاهد و ..." فورا به القابی از نوع تفرقه انداز و خط امامی متفخر شدند. از طرف دیگر هر وقت جریانها راست و ناسیونالیست یک خواست و مطالبه علیه خامنه ای مطرح میکنند اینها فکر میکنند بر راستها تاثیر گذاشته و "رادیکالشان" کرده اند. این نوع چپ حتی متوجه این نیست که در چنین حالتی اگر راستها را به نقد نکشند و جامعه را از خطر قدرتگیری آنها هشیار نکنند و از این طریق آنها را منزوی نکنند، عملا راستها از این سیاست منتفع میشوند. چنین سیاستی اگر خواهد این مسیر را تا آخر طی کند ناچار است تماما به رنگ راستها دربیاید. این به اراده این و آن و با خصوصیات این فرد و آن فرد مربوط نیست. این منطق و دیالکتیک مبارزه طبقاتی است و این منطق احکامش را دیکته میکند.

علیرغم وجود چنین رویکردهایی، هر دو جنبش چپ و راست ایران در ابعاد سراسری و محلی برای به قدرت رساندن افقهای متفاوت و متضاد، علیه جمهوری اسلامی در حال جنگند. اما جدال این دو جنبش و دو افق فقط در مقابل جمهوری اسلامی قابل مشاهده نیست. زیرا جنبش راست، بیش از چپ خودآگاه و قدرت سیاسی بعد از جمهوری اسلامی را از آن خود میداند. بنابر

ادامه در صفحه 4

سرکوبگرانه و میلیتاریستی و ناقض اراده آزاد مردم است. ۲ - رژیم اسلامی حکومت مشروع مردم در ایران نیست، هر گونه قرارداد و توافقی با این حکومت فاقد هر گونه مشروعیتی از جانب توده مردم و ما است. ۳ - مفاد بسیاری در این توافقنامه سری نگهداشته شده اند. ما هر نوع دیپلماسی سری را محکوم میکنیم.

این پیمان چنانچه امضا شود و حکومت چین به آن پایبند شود، بر خلاف تصورات پوچ سران و مدافعان رژیم اسلامی ضامنی برای بقاء رژیم اسلامی نخواهد بود. همانطور که پیمان سنتو و وجود ۶۰ هزار مستشار نظامی و امنیتی آمریکای و اسرائیلی نتوانست رژیم پهلوی را حفظ کند. شیشه عمر رژیم اسلامی در دست توده های مردم سرنگونی طلب است. این مردم به میدان آمده اند. روز شیرین سرنگونی حکومت اسلامی دور نیست! پایان

ادامه از درباره برخورد به نیروهای راست

این مقدمه جهت روشن ساختن این نکته است که اختلاف بر سر چگونگی برخورد به نیروهای راست اپوزیسیون، یک اختلاف "تاکتیکی" نیست بلکه اختلاف بر سر دو افق سیاسی متمایز است. در سوال قبل با ذکر مثالهایی، جنبه هایی از سیاست رهبری حزب در برخورد به نیروهای راست را توضیح دادم. در اینجا میخواهم عمدتا به شاکله این سیاست بپردازم و تا آنجاییکه که مطلب را طولانی نکند، منطق "راست" نهفته در آن و تفاوتش با کمونیسم کارگری را بیان کنم. چپ 57 در برخورد به انقلاب 57 و صف بندی های بعد از آن انقلاب معتقد بود ما با یک جنبش واحد (به ان جنبش خلقی میگفتند) روبرو هستیم که کمونیستها و طبقه کارگر جناح رادیکال آن هستند. در این تئوری طبقه کارگر به زیر مجموعه خلق تبدیل میشد و حکم "پدک کش" مابقی عناصر "جنبش خلقی" را به عهده میگرفت تا رادیکالیسم ان جنبش محفوظ بماند. نقد آن سیاستها روشن ساخت که کل این تئوری در خدمت خودی نشان دادن بورژوازی است که در جامعه ایران کماکان "جنبه های ترقی خواهانه" و قابل دفاع دارد. این تئوری با این شمایل بعدها دیگر هرگز مجال طرح پیدا نکرد و لذا تغییر دکوراسیون داد. تئوری "یک جنبش با جنبه های مختلف"، جنبه های زمخت تئوری جنبش خلق را از خود دور کرد اما مبانی و اهداف سیاسی اش همانی بود که در "جنبش خلقی" سال 57 شاهد بودیم. امروز در برخورد به جنبش سرنگونی و نیروهای دخیل در آن، شاهد عروج همان تئوری های پنجاه و هفتی (با کمی ابدیت) هستیم. خروجی هر دو تئوری یکی است: جنبش همه با هم، منافع مشترک در جنبش سرنگونی و در بردن بورژوازی در اپوزیسیون از زیر نقد.

معیارهای دلخواهانه

برای "خودی" شدن بورژوازی در جنبش سرنگونی باید در نقطه مقابل کمونیسم کارگری، معیارهای جدیدی در ارزیابی اپوزیسیون بورژوایی ارائه داد تا نقد آنها "تفرقه در جنبش سرنگونی" لقب گیرد و حمایت از آنها ناخوشایند به چشم نیاید. در قدم اول بخشی از صف اپوزیسیون ناسیونالیسم پرو

غرب از زیر مجموعه اپوزیسیون راست خارج میشود: "راست به معنای احزاب راست نه لزوما اکتیویستها یا فعالین یا مردم یا هنرمندان یا نویسندگان یا

الیت هنری ورزشی جامعه که ممکن است یک وقتی گفته باشند زنده باد شاه یا یک موقعی دوم خردادی بوده باشند. آنها افراد هستند. آنها چهره ها هستند آنها آدمهای تو جامعه هستند که ممکن است هر روز هر جور موض

عی بگیرند" (رفیق حمید تقوایی در جلسه پرسش و پاسخ یاتوق استکهلم). در قدم بعدی و در تکمیل "تصویر سازی جدید" از مفهوم اپوزیسیون بورژوای و نقد افق سیاسی بورژوای در جنگ بر سر قدرت سیاسی، اپوزیسیون "بورژوازی به احزاب بورژوایی محدود میشود راست به معنای احزاب راست نه لزوما اکتیویستها یا فعالین یا مردم یا هنرمندان یا نویسندگان یا الیت هنری ورزشی جامعه که ممکن است یک وقتی گفته باشند زنده باد شاه یا یک موقعی دوم خردادی بوده باشند. آنها افراد هستند. آنها چهره ها هستند آنها آدمهای تو جامعه هستند که ممکن است هر روز هر جور موضعی بگیرند.

بنابر این، این اولین تفکیک است. ما داریم در مورد جریانها، احزاب و سازمانهای راست صحبت میکنیم. مثل فرسگرد مثل سلطنت طلبان و جمهوری

ادامه در صفحه 4

ادامه از درباره برخورد به نیروهای راست

خواهان مثل حزب سکولار دمکرات. " (همان منبع) قبل از آنکه به معیارهای دلخواهانه در تعریف ناسیونالیسم پرو غرب (و یا ناسیونالیسم ایرانی بطور کلی) اشاره ای بکنم، باید سوال کرد که علت تلاش برای تقسیم بندی کردن اپوزیسیون بورژوازی به فعال و اکتویست و احزاب بورژوازی چیست؟ چرا نمایندگان و سخنگویان جنبش راست به صرف اینکه عضو این دسته و ان گروه از احزاب راست نیستند، شامل تخفیف در نقد و بدتر از ان شامل حمایت ما میشوند؟ "جنبه های ترفیخواهانه" دارند و ما باید هلسان بدهیم تا "رادیکالتر" شوند؟

چهل سال در تقریبا همه جدالهای سیاسی کمونیسم کارگری گفتیم ناسیونالیسم یک جنبش اجتماعی و دارای افق سیاسی و فکری است، بر آراء و افکار سیاسی جامعه و در زندگی روزمره مردم، نفوذ عمیقی دارد و باید در همین قامت بسراغ نقد رفت. ناسیونالیسم ایرانی در اپوزیسیون دارای چنان تنوع سیاسی است که هر روز سیاست و افش ظاهری جدید بخود میگیرد. کار ما این است که این پوشش را بکناری بزنیم و داما اهداف سیاسی پشت انرا برای جامعه افشا کنیم. بالا بردن سطح توقع مردم و تعریف "نقطه پیروزی" در بالاترین مدار سیاسی، از دل همین نقد بیرون میزند. پس از چهل سال و پشت سر گذاشتن صدها جدل و جدال سیاسی، افق ناسیونالیسم ایرانی را با برگزیدن معیارهای دلخواهانه در وجود احزاب و تشکلات اپوزیسیون بورژوازی خلاصه کنیم؟ آنهم اپوزیسیونی که وجه مشخص اش نداشتن سنت حزبی است و مانند یک جنبه عمل میکند جنبش سرنگونی یک جنبش واحد و قائم بذات نیست. هم جنبش کمونیسم کارگری و هم جنبش راست پرو غرب در این جنبش حضور دارند. شعارها، شکل مبارزه و پیشروی و عقب نشینی این جنبش حاصل یک کار "جمعی" جنبش های متفاوت اجتماعی نیست بلکه محصول کشمکش این جنبشها با همدیگر است. در این جنبش مخرج مشترکی وجود ندارد. اگر کمونیسم در ایران میخواد پس از سرنگونی رژیم اسلامی بجای برسد و کارگر را نمایندگی کند، باید بی تخفیف و اما اگر، جنبش ناسیونالیسم پرو غرب را بنقد بکشد. یکی از بندهای قطعنامه ای که تصویب نشد به همین موضوع پرداخته است:

" حزب در عین حال قاطعانه برای جد کردن مردم از هر آلترناتیو و خط مشی راست و بورژوازی و سوق دادن آنها به یک موضع چپ و انقلابی در تحولات سیاسی جاری ایران تلاش میکند. شاخص پیشروی ما در برابر راست در جنبش اعتراضی و سرنگونی طلبانه توده های مردم علیه رژیم اسلامی، بالا رفتن انتظارات مردم و پذیرفتن نقطه سازشهایی است که نیروهای متعدد راست و کلا بورژوازی قدم به قدم جلوی مردم قرار میدهند. اپوزیسیون بورژوازی میکوشد تا نقطه تعادلای جدیدی که متضمن حفظ شالوده قدرت طبقاتی اش است را بعنوان پیروزی جنبش مردم جا بزند. حزب مدام مردم را به فراتر رفتن و کنار زدن و حاشیه ای کردن از این چهارچوب ها فرا میخواند."

در قسمت بعدی با برشمردن جنبه های دیگری از سیاست برخورد به نیروهای راست رهبری حزب، جدال جنبشهای مختلف اجتماعی در جنبش 88 و 96 را مورد بحث قرار میدهم. پایان قسمت دوم

ادامه از سرنگونی جمهوری اسلامی با

به گسترش مردم تحت ستم و فقر زده، با پیشنازی جنبش کارگری اگر چه با الفت و خیز اما بطور دائم در جریان است. این تحولات بستر عروج جنبش چپ را بیش از همیشه فراهم کرده است.

ما چپ جامعه احتیاج به نیروی سازمان یافته بسیار بیشتر از این دارد که بتواند پیروز بشود. چپ ایران ناچار است و باید نیروی خودش را متشکل و آماده رویارویی جدی با این حاکمان خون آشام بکند و باید این توان را در خود بیابد که چنین دشمنی را شکست بدهد. کلید این مسئله در جنبش کارگری و سازمان دادن اعتصابات کارگری است.

اگر روزی ما شاهد اعتصابات وسیع و سراسری کارگری در مراکز تولیدی و کلیدی باشیم و سازمانهای کارگری توان بسیج توده های کارگر و خانواده های خود را داشته باشند، هر توطئه جمهوری اسلامی و دیگر نیروهای بورژوازی و ضد انقلابی را راحت میتوان خنثی کرد. تشکل شورایی کلید این اتحاد است و میتواند تضمین کننده پیروزی و عروج چپ در جامعه باشد.

مهمترین وظیفه جنبش کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگری سازمان دادن همین موارد فوق و آماده شدن برای پاسخ گویی به نیازهای این دوره است. پایان

ادامه از سرنگونی جمهوری اسلامی با

این جدال این دو جنبش راست و چپ با همدیگر اجتناب ناپذیر است. این روند و این جدال تعیین کننده با اراده هیچ کسی و رقیق شدن کمونیسم هیچ جریانی، متوقف نخواهد شد. این یک ضرورت سیاسی برای هر دو جنبش است. جنبش راست پرو غرب و دیگر جنبشهای ناسیونالیستی بسیار خود آگاه و غیر متوهم هستند. حکومت آینده را از ان خود میدانند و هیچ رقیبی را تاب نخواهند آورد. این دیکتاتور منشی از روز تولد سنت رشد بورژوازی ایران وجود داشته است. به خصوص صیانت این و آن فرد "دمکرات و دیکتاتور" مربوط نیست. در بعد سراسری جنبش ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی یا آنچه به نادرست سلطنت طلب خوانده میشود نه شخصیت کاریزماتیک دارد و نه حزب سیاسی جدی و منسجم. این نقطه ضعف جریانات راست پرو غرب در بعد سراسری است.

اما این جنبش، رسانه و امکانات مالی و حمایت قدرتهای جهانی و منطقه ای را دارد. در بعد محلی جریانات قومی فقط در کردستان از سنت سیاسی و حزبی برخوردار هستند. اما همه این طیفها امید خود را به آمریکا گره زده اند. نقطه اشتراک تمام این طیفها ضدیتشان با کمونیسم و مقابله با دخالت مستقیم مردم برای اداره جامعه است. در همین راستا پلانتفرم فرشتگرد بیش از موارد قبلی گویا است. این بار راست پرو غرب با صراحت شبه فاشیستی، کمونیسم و چپ را در کنار فاشیسم اسلامی قرار داده و کالای خودش را با ضدیت و مقابله با کمونیسم به بازار عرضه کرده است. شعار مقابله با "ارتجاع سرخ و سیاه" بیش از آنکه نشانگر مخالفتشان با جریان اسلامی باشد، ضدیتشان علیه کمونیسم را برجسته کرده است. این شعار را آگاهانه انتخاب کرده اند تا بگویند هیچ نوع سیاست چپگرایی را تحمل نمیکند.

در شرایط امروز، بورژوازی پرو غرب نمیتواند بدون ضدیت با کمونیسم حمایت غرب بویژه آمریکا را با خود داشته باشد. با توجه به موارد فوق، همه جریانات سیاسی اپوزیسیون و حتی جمهوری اسلامی از دی ماه ۹۶ به بعد با یک موقعیت تازه و فاز جدیدی مواجه شده اند. این شرایط آنها را ناچار میکند سیاست خود را در قبال این تحول و افقی که نمایندگی میکند تعریف نمایند. این جا است که نقش جنبشهای سیاسی و طبقاتی بیش از همیشه برجسته میشود. اما راستها بسیار علاقه مند هستند بحثی از جنبشهای متفاوت و منافع متفاوت ... مطرح نشود. هم و غم خود را بر محور سرنگونی جمهوری اسلامی تعریف کرده اند. با سیاستی ضد کمونیستی میخوانند کل این جنبش رنگ اتحاد دلخواه آنها را داشته باشد. در مقابل راست، جنبش و جریانات چپ باید پرچم سرنگونی جمهوری اسلامی را با سیاست انقلابی خود پیش ببرند و در دل همین جنبش سرنگونی امکان انتخاب بین چپ و راست را برای جامعه فراهم کنند. آشتی دادن و همراهی این دو جنبش امری غیر ممکن است. اما اگر چنین اتفاقی هم بیفتد باید محرز باشد که چپ بازنده این همراهی خواهد بود.

راههای پیروزی جنبش سرنگونی
جنبش سرنگونی علیه جمهوری اسلامی از سال ۷۸ با په میدان گذاشت. این جنبش با سرکوب شدید و دستگیریهای وسیع خاتمه یافت. جنبش سرنگونی رژیم اسلامی هر بار شدید تر از بار قبل به میدان آمده است. در سال ۸۸ یک بار دیگر شاهد اوجگیری این جنبش بودیم و به نتیجه نرسید. سومین بار در دی ماه ۹۶ بسیار موثرتر و رادیکالتر از موارد قبلی رژیم اسلامی را به چالش طلبید. جنبشی که از دی ماه سال ۹۶ به میدان آمد با اتکا به نیروی خود، کلیت جمهوری اسلامی را زیر ضرب گرفت. سالهای ۷۸ و ۸۸ جنبش سرنگونی طلبانه هنوز بند نافش را تماما از جنبش اصلاح طلبی و دوم خردادی قطع نکرده بود. این ویژگی مهمترین نقطه ضعف و خمیرمایه شکست سالهای ۷۸ و ۸۸ بود.

اما این جنبش از دیماه سال ۹۶ با اعتراض به فقر و بیکاری و با این شعار به میدان آمدن که "اصلاح طلب اصولگرا دیگر تماما ماجرا" این اولین بار بود که جنبش سرنگونی روی پای خود و بطور کامل مستقل از جناحهای

جمهوری اسلامی، کل رژیم را به چالش میطلبید. سال ۹۸ یک بار دیگر در اعتراض به گرانی بنزین در ابعاد کل ایران، جنبش سرنگونی با شعار " جمهوری اسلامی نابود باید گردد" دوباره اوج گرفت. علیرغم پتانسیل بالا و رادیکالیسم عمیق این جنبش، باز هم به دلیل عدم وجود یک نیروی رهبری کننده و مورد اعتماد توده های معترض، قدم به قدم از شدت و گستردگی اولیه افتاد و با خشن ترین سرکوبها مواجه شد. این جنبش اکنون در اشکال دیگری جریان دارد. هر آن و به هر بهانه ای میتواند باز هم اوج بگیرد. برای پیروزی جنبش سرنگونی از همین امروز باید دست بکار شد. دست بکار شدن نه به این معنی که در آن تنها دخالت کنیم. زیرا این را باید فرض گرفت که همه جریانات سیاسی چپ و راست در این جنبش خود را دخیل دانسته و میدانند.

ما باید تلاش کنیم اشکالی مانند اعتصابات و اعتراضات کارگری، اعتراضات معلمان، رانندگان، باز نشستگان و ... را هدفمند و با نقشه سازمان بدهیم نه اینکه فقط حمایت کنیم.

این شکل از اعتراض در ایران زمینه رشد و گسترش نفوذ نیروهای چپ جامعه را بیش از هر زمان بالا برده است. نمونه اعتصاب و اعتراض کارگران هفت تپه و فولاد اهواز و هپکو گویای این امر است. اعتراضات رو

ادامه در ستون راست همین صفحه